

هو العليم

بررسی روایات موجود در باب خلقت انسان (1)

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه
یکصد و پانزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

روایاتی که در باب خلقت انسان وارد شده بر چند دسته است. مهم‌ترین روایات، روایات شقاوت و سعادت است که اغلب متعرضین به این بحث به آن اشاره می‌کنند و این چند روایت است.

روایت «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ...»

یکی روایت محمد بن احمد علوی از ابن قتیبه از فضل از ابی عمیر است.

عن ابن أبي عمير قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، فقال: الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ.

قُلْتُ لَهُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ» فقال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجَنِّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُدُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «وَمَا خَلَقْتُ إِلَّا جِنًّا وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ فَيَسَّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى.^۲

در این روایت نکاتی وجود دارد؛ یکی اینکه اثبات این مسئله که کسی که دارای شقاوت است از زمان تکوّنش در رحم مادر شقاوت او مشخص است و این مسئله از آنجا نشأت می‌گیرد. قول رسول‌الله که فرمودند: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، این یک مسئله است.

مطلب دیگری است که حضرت در اینجا می‌فرمایند: «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَالسَّعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ» در اینجا این جنبه سعادت و شقاوت را مستند به علم‌الله کرده است؛ خدا می‌داند که این بعداً اعمال اشقیاء یا سعّداء را انجام می‌دهد.

بنابراین در اینجا آنچه که مستند به خود جنین است عنوان سعادت و شقاوت نیست، آنچه که در این روایت بیان می‌شود جنبه استناد به فعل‌الله را در اینجا بیان می‌کند و به خود جنین کاری ندارد که مهر شقاوت و سعادت در [دوران] جنین به او زده باشند، چون در روایت دارد که «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ» پس الآن با او کاری ندارد و چون بعداً این اعمال اشقیاء را انجام می‌دهد خدا از

^۱ سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷.

«من جنّ و انس را فقط به جهت و مقصد عبادت خلق نمودم.»

^۲ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخير و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۷. ح ۱۰.

الآن به این شقی می گوید. درحالی که الآن مَهْری به این زده نشده است یعنی این روایت استناد این دو صفت را به علم الله موکول می کند، نه به خود این جنینی که الآن در این رحم است. و این جهت استعداد در آن هست، **«أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ»** یا **«أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ»** این نکته دوم که در اینجا هست و ممکن است با بعضی از روایات دیگر دچار اشکال شود.

نکته سومی که در اینجا هست این است که راوی در اینجا از این کلام حضرت این برداشت را می کند -یعنی ما که چنین برداشتی از این روایت نکردیم، حالا این راوی این برداشت را کرده است و جهتش را نمی دانیم که چیست، شاید معنای این کلام حضرت را متوجه نشده باشد که از اوّل مَهْر شقاوت و سعادت بر این طفل در رحم مادر زده شده است، از این کلام حضرت که **«مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ»** گفته است که اصلاً مَهْر زده شده است، حالا که این مَهْر زده شده است **«فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «اعْمَلُوا فِكُلِّ مُيسِرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»** این مقام امر و نهی دیگر برای چیست؟! وقتی که به یکی بگویند: تو شقی هستی، بعد [چه معنا دارد که به او] بگویند: نماز بخوان! [می گوید:] خدایا من که تقصیر ندارم تو خودت از اوّل به من شقی گفتی، می خواهستی نگویی! تو یک مَهْر کشتارگاه برداشتی و به ما زدی بعد هم من باب مثال ما را در کشتارگاه بردی تا سرمان را ببرند، بعد می گویی که چرا اینجا آمدی؟! می گویم که خودت به ما مَهْر زدی، اگر مَهْر نمی زدی من باب مثال دیگر ما را به عنوان یک گوسفند مریض به کشتارگاه نمی آوردند، بلکه در بیابان می گشتیم؛ حالا خودت مَهْر زدی و اینجا آوردی بعد می پرسی برای چه به اینجا آمدی؟! پس این **«اعْمَلُوا»** و امثال ذلک برای چیست؟! **«فِكُلِّ مُيسِرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»** هر شخصی به همان مسیری که خلق شده است حرکت می کند و آماده شده است و مهیا شده است.

حضرت در اینجا کلام را بر می گردانند به آن جهتی که ما عرض کردیم؛ می فرمایند که مَهْری زده نشده است؛ یک وقت مَهْر زده می شود و یک وقت مَهْر زده نمی شود، **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُدُوهُ»** یعنی غایت، عبادت است و عصیان نیست، این غایت، عصیان و تمرّد نیست؛ بلکه غایت، عبادت است **«وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جِنَّ وَ آلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾»** یعنی کل جن و انس برای عبادت هستند، نه اینکه یک عده خاصّی از آنها اختصاص به عبادت و یک عده اختصاص به گناه و امثال ذلک داشته باشند. **«فَيَسِّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ»** که همه را برای این مسیر که عبادت است خلق کرده است.

ببینید خیلی اینجا قابل توجه است که این روایت چه چیزی را می خواهد به ما برساند و این در مسائل بعدی خیلی مهم است و به درد می خورد که **«فِكُلِّ مُيسِرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»** که **«خُلِقَ لَهُ»** هم برای عبادت است؛

﴿وَمَا خَلَقْتَ آلَ جَنَّوَالٍ إِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾، بنابراین غایت برای همه عبادت است حتی شمر و یزید غایت‌شان عبادت است. «فَيَسِّرْ كَلًّا لِّمَا خَلَقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» اینجا می‌اندازد گردن این بنده خدایی که به این دنیا آمده است، این از اینجا می‌افتد گردن او که «فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» که مصداق آیه شریفه هم است که ﴿إِنَّا خَلَقْنَا آلَ إِنْسَنَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْ شَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱ و ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲ که لازمه این سمع و بصر، مقام عبادت است؛ ولی حالا یک عده راه سعادت و یک عده راه [شقاوت را می‌روند]، این کلامی که در این روایت هست.

روایت دیگر که در اینجا داریم ... البته روایات زیاد است یعنی من روایات را دسته‌بندی کردم و هر روزی تیتروار یک عده‌اش را می‌آورم که آنچه را که در تکون و در اختیار ممکن است دخالت داشته باشد، روشن شود.

تلمیذ: مدرک روایت؟!

استاد: مدرک روایت جلد پنجم بحار، صفحه صد و پنجاه و هفت، باب ششم.

روایت «ما من مولود يولد إلا و إبليس من الأبالسة بحضرته...»

روایت دیگر روایتی است که یک مقدار خنده‌دار هم است:

عن أبي ميثم بن أبي يحيى عن جعفر بن محمد عليه السلام قال:

«ما من مولود يولد إلا و إبليس من الأبالسة بحضرته فإن علم الله أنه من شيعتنا حجبته من ذلك الشيطان و إن لم يكن من شيعتنا أثبت الشيطان إصبعه السبابة في دبره فكان مأبونا فإن كان امرأة أثبت في فرجها فكانت فاجرة فعند ذلك يكي الصبى بكاء شديدا إذا هو خرج من بطن أمه و الله بعد ذلك «يمحوا الله ما يشاء ويثبت وعندهم أم آل كتب»^۳

این عبارت پایین، عبارت بسیار عجیبی است.

تلمیذ: سندش همان است؟!

^۱ سوره انسان (۷۶) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۳:

«ما انسان را از نطفه مختلط و درهم آفریدیم، درحالی که وی را از حالی به حالی مبدل ساختیم؛ تا در نهایت او را شنوا و بینا قرار دادیم.»

^۲ سوره انسان (۷۶) آیه ۳. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۲۶:

«به‌درستی که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حق را به انسان نمودیم، و لیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد.»

^۳ سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۷:

«خداوند به اراده خود از بین می‌برد و به وجود می‌آورد؛ اما ام‌الکتابی که در آن چیزی معدوم نمی‌شود، در نزد خداوند است.»

استاد: این روایت جلد چهارم، صفحه صد و بیست و یکم، باب سوم است. در این روایت این طور نشان داده می شود - بر خلاف روایت قبل - که در خود بطن اُمّ هم یک کاری انجام می شود. بالآخره اگر از شیعیان باشد خلاصه وقتی کسی به دنیا می آید اگر دید جایی از بدنش درد نمی کند معلوم می شود که از شیعیان است! تلمیذ:...

استاد: شیعه در اینجا به معنای ربط است؛ یعنی به اصطلاح از تابعین. این جنبه ربط دارد. آنچه که در روایت هست این است که در بطن اُمّ کاری صورت می گیرد، حالا این کاری که صورت می گیرد یعنی شیطان... این را می رساند که افرادی که از شیعیان ما نیستند از هنگام ولادت دارای یک اختلافی با افراد دیگر هستند، این یک مسئله ای است که در این روایت جای تأمل دارد.

مسئله دوم این است که در اینجا حضرت می خواهند مقام بداء را بیان کنند؛ حضرت می فرمایند: «وَاللّٰهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَوْمَ خَوَّاهُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْاَلِ كَتَبَ» حضرت می خواهند این را بیان کنند که این قضیه تمام العله نیست و تمام العله به مشیت پروردگار برمی گردد. یعنی هرچه هست به مشیت خداوند ارجاع داده می شود.

روایت «خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُّؤْمِنًا وَ كَافِرًا وَ شَقِيًّا وَ سَعِيدًا...»

روایت دیگر روایت جلد پنجم بحار، صفحه نه، باب یک است. روایت ابی جارود که یک روایت معروفی است دارد:

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ قَوْلُهُ: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^۱ «فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»^۲ قَالَ: خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُّؤْمِنًا وَ كَافِرًا وَ شَقِيًّا وَ سَعِيدًا وَ كَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدٍ وَ ضَالٌّ يَقُولُ إِنَّهُمْ اخْتَلَوْا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ يَحْسِبُونَ اَنْهُمْ مُهْتَدُونَ وَ هُمُ الْقَدَرِيَّةُ الَّذِيْنَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ يَزْعُمُونَ اَنْهُمْ قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَ الضَّلَالَةِ وَ ذَلِكَ اِلَيْهِمْ اِنْ شَاءُوا اِهْتَدَوْا وَ اِنْ شَاءُوا ضَلُّوا وَ هُمُ مَجُوسُ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَ كَذَبَ اَعْدَاءُ اللّٰهِ الْمَشِيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ لِلّٰهِ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ مِنْ خَلْقِهِ اللّٰهُ شَقِيًّا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ اِلَيْهِ - وَ مَنْ خَلَقَهُ سَعِيدًا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ اِلَيْهِ سَعِيدًا قَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۴:

«همان طور که خداوند عزوجل شما را از جایی ابتدا کرد و بدء و نشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدر فرمود، به همان جا بازگشت خواهید کرد.»

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۵، ص ۳۷:

«گروهی را خداوند هدایت نمود، و گروهی بر ایشان گمراهی و ضلالت متحقق گشت، ایشان کسانی بودند که شیاطین را اولیای خود قرار دادند، و از ولایت خداوند، دوری جستند، و چنین می پنداشتند که آنها راه یافتگان اند.»

الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.^۱

این روایت را در باب قضا و قدر خیلی می‌آورند و محل استشهاد قرار می‌دهند، «**کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَىٰ هُمُ الضَّلَالَةُ﴾» این «بدأ» کاشف از عود است و عود کاشف از بدأ خواهد بود. به عبارت دیگر بدأ و عود در اینجا یکی خواهد بود. به هر کیفیتی که انسان خلق شود به همان کیفیت برمی‌گردد؛ اگر خلقت او خلقت سعاداء باشد عود او هم به سعاداء است، اگر ابتدای خلقتش اشقیاء باشد عود و برگشت او هم به همان خلقت اشقیاء است، راه را عوض نمی‌کند. ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَىٰ هُمُ الضَّلَالَةُ﴾ حضرت می‌فرماید: «**خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا وَشَقِيًّا وَسَعِيدًا**» وقتی که اینها را خلق کرد در همان حین یا مؤمن یا کافر یا شقی یا سعیداً خلق کرد «**وَكَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدٍ وَضَالٍّ**» و به همان کیفیت ابتدا، رجعت خواهد بود؛ «**يَقُولُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» این مسائلی که قبلاً در بحث عالم ثابتات عرض شد اینجا به درد می‌خورد، یعنی این روایت‌ها و امثال این را بیان می‌کنیم بعد برمی‌گردیم به آن مطالب و مقدماتی که قبلاً عرض شد که منظور از بطن اُم چه هست؟ حالا بطن اُم و اینها را هم معنا می‌کنیم. آیا واقعاً بطن اُم جهت علت مُعدّه دارد و جزء العله است یا اینکه فقط جنبه وساطت دارد؟

«**وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَ هُمْ الْقَادِرِيَّةُ**» اینها خیال می‌کنند که هدایت [شده] و [اینها] قدریه [هستند]، قدریه کسانی هستند که «**الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدْرَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَالضَّلَالَةِ وَ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا اهْتَدَوْا وَ إِنْ شَاءُوا ضَلُّوا وَ هُمْ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ**» اینها افرادی هستند که خیال می‌کنند هدایت و ضلالت بر قدرت اینها است، اگر بخواهند خود را مهتدی و اگر بخواهند خود را ضالّ قرار می‌دهند و به خاطر همین دوئیت که نسبت قدرت به اینها در قبال پروردگار داده شده است، حضرت اینها را تشبیه به مجوس می‌کند؛ چون مجوس قائل به دو مبدأ حیات و دو مبدأ قادر هستند؛ قادر خیرات و قادر بر شرور، یزدان و اهرمن، از این نقطه نظر حضرت این طور افراد را هم تشبیه به همین مجوس و اینها می‌کنند.

«**وَ كَذَّبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْمَشِيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ لِلَّهِ؛** اینها تکذیب مشیّت و قدرت را برای خدا می‌کنند»، «**كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ مَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ شَقِيًّا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ**» از ابتدا ... «**وَ مَنْ خَلَقَهُ سَعِيدًا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ سَعِيدًا**» در اینجا حضرت همه مسائل را ارجاع به اوّل داده است، به قول خواجه عبدالله می‌گفت که الهی همه از آخر ترسند ما از اوّل می‌ترسیم.^۲

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالى و إبطال الجبر و التفويض و إثبات الأمر بين الأمرين و إثبات الاختيار و الاستطاعة، ص ۹، ح ۱۳.

^۲ در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص ۴۸۷ این گونه آمده: «الهی، همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود عبدالله می‌ترسد که دی چه رفت.» و در ص ۶۶۳ به این شکل وارد شده: «الهی، همه از روز پسین می‌ترسند و من از روز پیشین،

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» این روایت روایتی است که تمام افرادی که در بحث قضا و قدر، مشیت، خیر و شر، سعادت و شقاوت صحبت کرده‌اند این روایت را اوّل آورده‌اند، همین روایت ابی‌الجارود است و خیلی راجع به آن بالا و پایین رفته‌اند و به اصطلاح معنا کرده‌اند و می‌توانیم بگوییم که روایت را از مشکلات پنداشته‌اند و به واسطه روایات دیگر - روایتی که در اوّل خواندیم - توجیه کرده‌اند. این هم یک روایت دیگر است.

روایت «...عَجِنْتُ نُطْفَتَهُ بِعَقْلِهِ...»

روایت دیگر در اینکه در بطن اُمّ خیلی کارها انجام می‌گیرد - شما خیال نکنید فقط همه کارها را شما انجام می‌دهید بلکه کارهای زیادی در آنجا انجام می‌گیرد! - در جلد اوّل، صفحه نود و هفت، روایت دهم، باب دو است:

أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ ابْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ أَتِيَهُ أَكْلَمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِي فَيَعْرِفُ كَلَّمَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَتِيَهُ فَأَكْلَمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَتِيَهُ فَأَكْلَمُهُ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَوْ مَا تَدْرِي لِمَ هَذَا؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُ كُلَّهُ فَذَاكَ مَنْ عَجِنْتُ نُطْفَتَهُ بِعَقْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يُحْيِيكَ عَلَى كَلَامِكَ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ فَهُوَ يَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ^۱.

این روایتی است که همه ما باید این را بدانیم چون تجربه کرده‌ایم.

می‌خواهم با مردی حرف بزنم، هنوز حرف نزده تمام منظور من را می‌فهمد به قول معروف تا «ف» را می‌گویی می‌رود فرحزاد! بعضی دیگر هستند که وقتی با آنها حرف می‌زنم تمام کلام را آن‌طور که باید و شاید می‌فهمند؛ یعنی باید همه جمله را تمام کنم تا متوجه شوند و اما دسته سوم همان‌طور که گفتیم همان‌طوری هم برمی‌گردد و می‌گوید که دوباره بگو [چون] نفهمیدم، دوباره می‌گویم و می‌گوید که سه باره بگو، خلاصه آن‌طوری که باید و شاید [نمی‌فهمد]. «فقال: يا إسحاقُ أ و ما تَدْرِي لِمَ هَذَا؟ قُلْتُ: لا»؛ ای اسحاق ... چرا این‌طور است؟

از هنگامی که نطفه این بسته شده است همراه نطفه‌اش خداوند در او جنبه عقل را زیاد کرده است، همه اینها اشارات به یک معنایی است که حالا می‌گوییم. دیگر قرار بر این گذاشتیم بیاییم در اینجا و در این مسائل صحبت کنیم.

^۱ همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود، عبدالله می‌ترسد که دی چه رفت. «(محقق)

^۲ بحار الأنوار، ج ۱، أبواب العقل و الجهل، باب حقيقة العقل و كيفيته و بدو خلقه، ص ۹۷، ح ۲.

«وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يُجِيبُكَ عَلَى كَلَامِكَ؛ کسی که وقتی با او صحبت می‌کنید همه

حرف‌ها را تمام و کمال به او می‌زنید بعد همان‌طوری که گفتی همان قسم به شما بر می‌گرداند»، دیده‌اید بعضی‌ها وقتی که انسان با آنها صحبت می‌کند اصلاً یک‌جور دیگر برداشت می‌کند.

کلام مرحوم علامه طهرانی درباره تفاوت افراد در فهم

این را مرحوم آقا هم می‌فرمودند که من آن موقع‌ها یادم هست که مثلاً دنبال آن افرادی بگردم یا با آن افرادی [باش] که وقتی حرفی را می‌زنم بدون اینکه نفس، دخل و تصرف در آن کند، همان‌طور به صفای خودش می‌گیرد. بعضی‌ها وقتی انسان صحبتی با آنها می‌کند گرچه صحبت هم صحبت روحانی است و جنبه نفسانی ندارد؛ ولی این را می‌گیرند و در خودش قاطی می‌کنند، خلط می‌کنند، بالا و پایین می‌کنند و از شوائب نفسانی به آن می‌زنند و یک برداشتی می‌کنند که من چنین قصدی نکردم! او دارد چنین برداشتی می‌کند! باینکه من قصدم خیلی صاف و ساذج و معنای ابتدایی بود اما چرا او این برداشت را در ذهن خودش کرده است و می‌گوید که منظور شما این بود و به من هم نسبت می‌دهد و بعد می‌رود نقل می‌کند، این چیست؟! چه مسائلی اینجا انجام می‌گیرد؟! شما چنین قصدی را ندارید و حرف را هم بی‌پیرایه زده‌اید، مشکل بیان نکرده‌اید اینکه الان او می‌آید و زیر و رو می‌کند و بعد به یک نحو دیگری [بیان می‌کند] این چیست؟!

«فَذَلِكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» آن کسی است که در شکم مادر، آن عقل یعنی دو ریالی این

وسط یک مقدار دیر افتاده است؛ اما آن اوّلی از همان ابتدای نطفه، این عقل در او قرار داده شد؛ لذا تمام وجودش را عقل احاطه کرده است؛ یعنی همراه با عقل سیر رشد و تکامل خودش را در بطن اُمّ طی می‌کند.

دسته دوم خدا کمی در شکم مادر دست نگه داشته است و این نطفه بدون عقل بسته شد و آمده جلو، جلو، دیگر آن دم‌های آخر که بیرون می‌پرید مثلاً آنجا خلاصه خدا کمی عقل آن وسط کار گذاشته است! این هم دسته دوم. «وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذَلِكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبُرَ» [دسته

سوم]! ای دادبیداد! آن کسی است که وقتی که به دنیا آمد بیچاره چیزی نداشت، بعد دیگر سالیان سال می‌گذرد کم‌کم بالا می‌شود، حالا خدا به او یک عنایتی می‌کند و یک مقداری به او افزایه می‌کند.

از این مسائل استفاده می‌شود در قضیه سعادت و شقاوت که هیچ، در خود قضیه خصوصیات اخلاقی و سعه هر شخصی مسائل غیراختیاری که در وجود او مؤثر است حتماً باید باشد. إن شاء الله تتمه این بحث را یک‌قدری مفصل‌تر برای جلسه بعد با یک روایاتی در غیر از زمینه بطن اُمّه [بیان می‌کنیم].

این روایات روایاتی است که خیلی باید روی این روایات مطالعه شود و دقت شود و بدون توجه به مسائل فلسفی امکان حلّ این روایات وجود ندارد.

تلمیذ: کتاب العقل.

تأکید بر مطالعه کتاب العقل کافی

استاد: کتاب العقل کافی را حتماً باید مطالعه کنید، کتاب العقل کافی عجیب است، این روایت **جنود الرحمان و جنود الشیطان** خیلی عجیب است،^۱ دیده‌اید بعضی اوقات نشسته‌اید حال عبادت دست می‌دهد، بعضی اوقات خلافتش پیدا می‌شود، بعضی اوقات کدر پیدا می‌شود، اسرار همه اینها در آن روایت موسی بن جعفر **علیهما السلام** به هشام [هست]، روایت را دیده‌اید؟ در یک روایت خیلی مفصل هم هست و زیاد هم است.

تلمیذ: همان باب العلقش را می‌خوانیم.

استاد: باب العقل، خیلی خوب است خیلی خوب است.

تلمیذ: بعد روی آن بحث می‌کنیم، می‌ترسم یک وقت عقلمان خیلی زیاد شود کار دستان بدهد! اصفهانی‌ها که این‌طور هستند ...

استاد: خیلی وقت پیش در هفده یا هیجده سالگی با مرحوم آقا به حرم امام رضا علیه السلام رفته بودیم - تابستان یک ماهی، پانزده روزی، بیست روزی مشهود می‌رفتیم - شخصی در حرم حالی به او دست داده بود خلاصه با امام رضا مناجات می‌کرد گریه می‌کرد و حالش عادی نبود. وقتی منزل آمده بودیم اخوی، حاج محمد صادق به آقا می‌گفت که آقا این عشق امام رضا بعضی‌ها را دیوانه می‌کند، ایشان فرمودند: نه آقا! عشق امام رضا عقل را بیشتر می‌کند، کسی را دیوانه نمی‌کند! «**قَدْ خَوَّلُوا، وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ**».^۲

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ، ص ۲۰، ح ۱۴.

^۲ نهج البلاغة، ج ۱، خطبه ۱۹۳: وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ، ص ۳۰۳.

«يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ يَقُولُ: قَدْ خَوَّلُوا، وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.» روح مجرد، ص ۱۰۵: «چون مردم بدان‌ها نگاه کنند ایشان را مریض پندارند؛ درحالی‌که آنان ابداً مریض ندارند. و می‌گویند: آنها دیوانه شده و در عقل‌هایشان خللی پیدا شده است؛ آری حقاً و تحقیقاً امر عظیمی با آنان در آمیخته است (و امور اعتباری و مصلحت‌اندیشی‌های جزاف را از دستشان ربوده است، فلذا به نظر عامه مصلحت‌اندیش، دیوانه می‌نمایند).»